

عرفان‌نمایی در قرنهای هفتم و هشتم هجری

لیلا امینی لاری*

مختلف آن در دو قرن یاد شده است که در این مقاله به آن نیز پرداخته شده است.

کلیدواژه: تاریخ ایران و اسلام، عرفان، عارف، عرفان‌نمایی، مراثیه، مباحیه.

مقدمه

اولیا و عرفا خزینه‌داران علم ازلی هستند و مقربان درگاه و امانتداران و برگزیدگان حق و مشمول لطف و رحمت رب و رهروان طریق کمال و ناظران

چکیده: عارف نمایان، همواره، به ظواهر اجتماعی و شمایل فرهنگی مكتب عرفان آسیب رسانیده‌اند، و بسیاری را در دام خود گرفتار کردند. از اینرو، شناخت عرفان‌نمایان و آسیبی که از ایشان بر مكتب عرفان وارد آمده بسیار مهم و ضروری می‌نماید. در این مقاله چارچوب مكتب اصیل عرفان تعریف شده تا با مشخص شدن مز عرفان و عرفان‌نمایی، شناخت عرفان‌نمایان، با توجه به ویژگیهای ایشان، میسر شود. در تحقیق بخشیدن به این امر، آثار بزرگان قرنهای هفتم و هشتم هجری بررسی و نکات مربوط به موضوع دسته‌بندی شده است. نکته مهم دیگر انگیزه‌های عرفان‌نمایی و شکلهای

سیراب می‌شود. در تذکرة الاولیا سخن جنید نقل شده که این راه را کسی باید که کتاب خدای را بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی (ص) بر دست چپ (عطار، 14731: 733).

عرفان واقعی در برابر جمود، تعصب، خاماندیشی و سختگیریهای بی‌مورد و تاریکاندیشیهای میان‌تهی قد علم می‌کند و هدفی جز تهذیب و آرایش اخلاق و پیراستن مذهب از اوهام و خرافات ندارد. اینکه دین تنها در عبادت‌های ظاهری و عقاید تقلیدی خلاصه نمی‌شود و از هر دلی به حق راهی است: الطرق الى الله بعدد انفس الخالق (lahiji، 11: 4731) و فرقہ‌سازیها و اختلافهای بی‌جا از تعصب و خودمحوری ناشی می‌شود.

قصد این مکتب، آزاد کردن انسان است: بند بگسل باش آزاد ای پسر (مولوی، 4737/ 1/ 4) و لطیفترین تعلیمات اخلاقی را می‌توان در آن یافت؛ افکار و اندیشه‌هایی عالی که سعادت جامعه بشری را تضمین می‌کند و آرامش و طمأنیه روح را به ارمغان می‌آورد و عارف، آن انسان والایی که ایستاده است با خداوند خویش^۱ (عطار، 41: 4731)، پروردۀ چنین مکتبی است. آنکه خدای او را به مراتب شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد و این مقام از حال و مکافته بر او ظاهر شده باشد و مکافته آن است که گفته‌اند: لو کشف الغطاء ما ازدلت یقیناً (همان: 431)؛ ولی به مقتضای آنکه:

هیچ کنجدی بی دد و بی دام نیست
جز به خلوتگاه حق آرام نیست

(مولوی، 4737/ 4/ 432)

در طول تاریخ در کنار این حقیقت، چهره ناخوشایند عارف‌نمایان و مدعیان نیز به چشم می‌خورد. شیخ نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد این مطلب را چنین بیان می‌کند که حق تعالی بر خاصان خود غیر است و مدعیان کذاب که خود را واصلانی کامل وانمود می‌کنند، پرده‌های عزّتی هستند که حق بر روی خواص خویش فروگذاشته و مدعی را قبهٔ غیرت صاحب معنی گردانیده تا از نظر

صفات جمال و جلال الهی. عرفان شناسایی حق و گرایش به اوست؛ اینکه با ضمیری پاک و دلی روشن در مظاهر جمال و جلال الهی بنگرند و با ایمان و عقیده‌ای راسخ، محبت حق را در دل جای دهند و راهی به سوی جمال بی‌نهایتش بیابند و در آن راه گام بردارند که ثمرة نظر ایمان است و ثمرة قدم، عرفان (نجم‌الدین رازی، 7: 4731).

برای رسیدن به مقصود شناخت و گرایش لازم و ملزم یکدیگرند. شناسایی حق دو طریق دارد، یکی راه استدلال و دیگر تصفیه باطن و شهود. طریق اول خاصّ علماء و راه دوم مخصوص اولیاء و عرفاست. در حقیقت، عرفا در طی مرافق سلوک تنها به استدلال عقلی تکیه نمی‌کند؛ بلکه اساس کار را

*عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور، مرکز شیراز.

در کشف و شهود باطنی، عشق و جاذبه الهی می‌دانند. چنین معرفتی معرفت شهودی است و سرّ آفریش کائنات برای این معرفت بود؛ چنانکه فرمود: و خلقت الخلق لاعرف. (همان: 441)

مکتب عرفان، که مجموعه‌ای گسترده از میراث مکتوب و فعالیتهاي تربیتی، فرهنگی، علمی، کلامی و اجتماعی است، مکتبی است شورآفرین، روح‌بخش و انسان‌ساز. عشق الهی دل و جان عارف را گرم می‌کند و حقایق جهان هستی را در نظرش به زیبایی جلوه‌گر می‌سازد؛ چنین شخصی نه تنها به حق عشق می‌ورزد که دنیا را نیز مظهر جمال و جلال حق می‌داند.

در یک کلام می‌توان مکتب عرفان را مکتب عشق نامید و مذهب عارف را عشق و محبت به حق و همهٔ مظاهرش دانست که:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مولوی، 4737/ 4/ 717)

اصل و ریشه این مکتب از قرآن، سنت و سیرت پیامبر (ص)، سخنان و اعمال ائمه و اولیاء و بزرگان

گذارده‌اند و با ترویج عقایدی زیبانبار، افراد بسیاری را به انحطاط کشانده‌اند.

شناخت مرز عرفان و عرفان‌نمایی دشوار است، ولی ناممکن نیست. باید از مفاهیمی که مکتب اصیل عرفان به دنبال گسترش آنهاست، درکی صحیح داشت و خصوصیات و مشخصات عارفان، همچنین عارف‌نمایان را دانست؛ در این صورت می‌توان هر آنچه را که در چارچوب مکتب عرفان است پذیرفت و آنچه را که خارج از این محدوده است، رد کرد. از آنجا که خلاً فکری - فرهنگی و شرایط ناگوار اجتماعی - سیاسی جامعه، همواره محیطی مساعد برای فعالیت و سوءاستفاده عارف‌نمایان ایجاد می‌کند، نخست تصویری از فضای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی قرنهای هفتم و هشتم هجری ارائه شده است؛ سپس به مصادیق مختلف عرفان‌نمایی در این محدوده زمانی پرداخته شده تا نشان داده شود که اعمال مدعیان در چارچوب اصول مکتب عرفان نمی‌گنجد.

اوپای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرنهای هفتم و هشتم هجری حمله خانمان برانداز مغول در پاییز سال 343 هجری، یکی از مهمترین و هولناکترین رویدادهایی است که در طول تاریخ ایران می‌توان از آن یاد کرد. عبید زاکانی در این باب می‌گوید:

چنگیزخان که امروز به کوری اعدا، در درک اسفل، مقتدا و پیشوای مغلولان اولین و آخرین است، تا هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی‌دریغ از پای درنیاورد، پادشاهی روی زمین بر او مقدر نگشت (عبید زاکانی، 4717: 434).

در سال 313 هجری بساط خلافت مستعصم، سی و هفتین و آخرین خلیفه عباسی، به دست هولاکو، نواوه چنگیز، برچیده شد. قتل خلیفه برای عالم اسلام ضربه‌ای سخت بود و تا سال 321 هجری که غازان

نامحرمان این حدیث محفوظ مانند که: اولین تحت قبایی، لا یعرفهم غیری (نجم‌الدین رازی، 4731: 117) درواقع، مفاهیم عالی و ارزشمندی که این مکتب انسان ساز در اختیار طالبان حق قرار می‌دهد، با سوء استفاده و بهره‌برداری گروهی متظاهر و فریبکار، چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود می‌گیرد و دام راه سالکان می‌شود.

پیران و مردان حق، دستگیر و راهنمای مریدان و سالکان طریق‌اند؛ زیرا راه حق، راهی است سخت و دشوار و به قول حافظ:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست
کش صدهزار منزل بیش است در بدایت

4. در تذکرة الاولیاء، این سخن از امام جعفر صادق(ع) نقل شده است. ولی در کنار پیران واصل، پیرانی هستند که از دیدگان، نور بصیرت می‌ربایند و خصم مریدان‌اند، نه یار و همراه ایشان؛ این راهزنان که مصحّحی در کف چو زین‌العابدین دارند و خنجری پر قهر اندر آستین (مولوی، 7 / 4737) خود را شیخی واصل وانمود می‌کنند ولی، در حقیقت، ابليسانی آدمروی هستند که با ظاهری فریبند، ساده‌دلان را می‌فریبند؛ مولانا به این امر اشاره کرده، می‌گوید:

چون بسی ابليس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

(همان: 4/4)

این انسان‌نمایان که گرانبارترین زنجیر رکود و جمود را بر گردن جان خویش بسته‌اند، هیچگاه نمی‌توانند دیگران را در راه اعتلا و تکامل به حرکت وادارند. ایشان، در طول تاریخ، عوام ساده‌دل را تحقیق کرده‌اند؛ البته، در بسیاری از مواقع، این اشخاص تنها در پی به دست آوردن جاه و مال و شهرت و مقبولیت نبوده‌اند؛ بلکه در امور سیاسی - فرهنگی جامعه تأثیراتی جبران‌ناپذیر و دامنه‌دار به جا

رسم... (41: 4731).

در قرن هشتم، فساد و ظلم و ستم و انحطاط فکری- اخلاقی و نابسامانیهای اجتماعی حتی از قرن هفتم نیز بیشتر بوده است. از سال 314 هجری، بار دیگر بلایی خانمانسوز به ایران رو کرد و تیمور، پسر امیر توغای، به این سرزمین لشکر کشید. اعمال وحشیانه تیمور، خاطره جنایات مغول را زنده کرد. به عنوان نمونه، وی، در 321 هجری، کلیه اعضاي خاندان مظفری² را دستگیر و در قمشه اصفهان سر برید. گویند امیرتیمور در ضیافتی خونین که همه مظفریان را گردآورده بود، خطاب به آنان گفت: آیا هیچ وقت این چنین بر سر یک سفره جمع شده‌اید؟ و یکی از ایشان پاسخ داد: اگر ما قادر بودیم که در یک جا جمع شویم و اتحاد کنیم، دیگر تو اینجا چه می‌کردی؟ (میرحسینی، 32: 4734).³

می‌توان گفت قرن هفتم و هشتم، از وحشتبارترین و پرحداده‌ترین دوران تاریخ ایران و مملو از قتل و غارت و جنایت است.

علاوه بر مطالبی که ذکر شد، واژگونگی مفاهیم نیز در این دوره، در تشیت فکری - فرهنگی مؤثر بوده است.

در تاریخ جهانگشا چنین آمده:

کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرمز و نمیمت را صرامت و شهامت نام کنند... هریک از ابناء السوق در زی اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیری و هر مدبری، دبیری... و هر شیطانی، نایب دیوانی... و هر خسی، کسی و هر خسیسی، رئیسی... و هر دستاربندی، بزرگوار دانشمندی ... در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اخیار، ممتحن و خوار و اشرار، ممکن و در کار... (جوینی: 1/4: 4731).

عبدالزکانی در رساله اخلاق الاشراف، روزگار خود را «زبدۀ دهور» و «خلاصۀ قرون» می‌خواند و نه

خان دین اسلام را پذیرفت، مسلمانان در رنج بودند. از آن پس اسلام بار دیگر توان خود را بازیافت. غازان خان و برادرش اولجایتو، خدابنده، به عمارت و آبادانی ایران پرداختند؛ در حقیقت، فرهنگ غنی ایران بر فرهنگ مغول غالب شد.

خرافه‌پرستی، جهل، رکود و سستی مردم، از عوامل مهم نابسامانیهای فرهنگی - اجتماعی این دوران است. در تاریخ جهانگشا، در باب ورود مغول به بخارا، به طور خلاصه، آمده است:

چنگیز، سوار بر اسب، به درون مسجد جامع می‌رود و چون به او می‌گویند اینجا خانه یزدان است، بر فراز منبر می‌رود و می‌گوید: صحراء از علف خالی است، اسبان را شکم پر کنند! و انبارها را می‌گشایند و غله می‌آورند و صندوقهای مصاحیف را در صحن، در دست و پای می‌اندازند و آنها را آخرور اسبان می‌سازند و جامهای شراب روان می‌شود و ائمه و مشایخ و سادات و علماء و مجتهدان عصر بر طویله آخور سalaran به محافظت ستور قیام نموده و امتشال امر می‌کنند!... در این اوضاع آشفته و تأسفانگیز، مولانا رکن‌الدین امامزاده، که از افضل علماء بود، به امام جلال‌الدین نامی، که مقدم و مقتدای سادات ماوراء‌النهر بود و در زهد و ورع مشارالیه، از جنایات مغول حیران شده، می‌گوید: خاموش باش، باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست! و عامه، سخن چنگیز را که گفت: من عذاب خدا ام. اگر شما گناههای بزرگ نکردتی، خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی (عطاملک جوینی، 14/4: 4731) به گوش جان می‌شنوند و تنها امر لاتلوا بایدیکم الی التلهکه (بغره، 421) را به دست می‌گیرند؛ تعجبی ندارد اگر شیخ نجم‌الدین رازی می‌گوید: خوف و خطر آن است که از مسلمانی، آن قدر اسم و رسمی که مانده بود، به شومی معامله ما مدعیان بی معنی چنان برخیزد که نه اسم ماند و نه

هیأت ظاهر صوفیان، کرامات، سخنان و الفاظ و اصطلاحات خاص اولیا، اعمال و آدابی که انجام می‌دهند، چون سمع و ریاضت و ... می‌تواند دام صورت پرستان و ابزار صید خلق و حجاب حرص و آز و مکر مدعیان معرفت شود.

برای نمونه، یکی از ظواهر اجتماعی مکتب عرفان، پوشیدن مرقعه است. هجویری در کشف المحبوب تأکید می‌کند که اگر منظور بعضی از اهل زمانه و متظاهران از پوشیدن مرقعه کسب جاه و جمال نزد خلق باشد و ظاهرشان با باطن متفاوت، امری عجیب نیست که: اندر همه لشکر، مبارز یکی باشد و در جمله طوایف محقق اندک باشد (4731: 12).

در این بخش مصاديق عينی و اجتماعی عرفان‌نمایی در دو قرن یادشده با توجه به نکاتی که در آثار بزرگان ذکر شده، بررسی می‌شود تا مژ میان عارفان و عارف‌نمایان مشخص گردد.

۱. مرائیه

پیش از سخن گفتن درباره این گروه باید گفت ریا، از اخلاق ذمیمه و به معنی تظاهر به اعمال پسندیده، خود را پاکدامن جلوه دادن، دورویی و نفاق، خودنمایی، ترک اخلاص در عمل و در انجام اعمال و نظر بر خلق داشتن است.

امام محمد غزالی، ریا در طاعات حق را از کبایر می‌خواند و آن را به شرک نزدیک می‌داند و حقیقت ریا را در آن می‌داند که شخص خویشن را به پارسایی فرا مردمان، نماید... تا وی را حرمت دارند و قبول نهند... و چیزی که دلیل پارسایی و بزرگی بود اندر دین، بر ایشان عرضه همی کنند (4734: 444 - 403).

مرائیه، عناوینی دارند و هر گروه دارای ویژگیهای هستند که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

مشتبه مبطل به زائد و عابد در مصباح الهدایه، «مشتبه مبطل به زهاد»، همچنین

دلیل می‌آورد که:

مزاج اکابر لطیف شده است و سنن و اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان، خوار و بی‌مایه! و اظهار می‌کند که: مدتی شد که این ضعیف را در خاطر اختلاجی می‌بود که مختصری، مبنی بر بعضی اخلاق قدما که آن را خلق، اکنون (منسوخ) می‌خوانند و شمهای از اوضاع و اخلاق اکابر این روزگار، که این را (مختار) می‌دانند، به تحریر رساند تا موجب فایده طالبان این علم و مبتدیان این راه باشد (4717: 430).

می‌توان گفت که احاطه فکری و عقلی در آغاز دوره مغول نامحسوس است و با گذشت زمان آشکارتر

4. خاندان مظفری از اعرابی بودند که در صدر اسلام به خراسان آمدند و وسیعترین قلمرو دولت ایلخانی را تصاحب کردند (خواندمیر، 4717: 437/7).

7. اصل حکایت در عجایب المقدور فی اخبار الشیمور، (ص 14) آمده است. این اوضاع آشفته در آثار ادبی - نظم و نثر - و تاریخهای نگاشته شده، منعکس شده است.

اگر چنین اوضاعی برای «راستان» درداور بوده و مایه خون دل خوردن، در عوض برای مزوران و سودجویان، شرایطی کاملاً مساعد و ایده‌آل محسوب می‌شده است. اگر بازار عرفان‌نمایی و ریاکاری در این دوره رونق دارد، امری دور از ذهن و عجیب نیست.

صورتهای مختلف عرفان‌نمایی در قرنهای هفتم و هشتم هجری

همان گونه که ذکر شد، عارف‌نمایان با سوءاستفاده از احاطه و تشتبه فکری و فرهنگی موجود در جامعه، با انگیزه‌های مختلف و روشهای گوناگون، خود را به عارفان حقیقی شبیه می‌سازند. آنها از شمایل فرهنگی، آداب و رسوم و ظواهر اجتماعی مکتب عرفان که با اهدافی خاص به وجود آمده، سودجویی و سوءاستفاده می‌کردند.

ظواهری چون خرقه، مرقعه و، به طور کلی،

طاعاتی نغز دارند ولی بی‌معنی و میان‌تهی و به قول
مولانا:

می‌کند طاعات و افعال سنی
لیک یک ذره ندارد چاشنی
(مولوی، 4737 / 4 / 173)

ایشان هیچ‌گاه به حقیقت دست نمی‌یابند؛ زیرا پیش
عارفان خدا، خدادان آن کسی است که خدابین باشد نه
خداخوان (افلاکی، 4731 / 4 / 211).

ذوق باید تا دهد طاعات بر
مغز باید تا دهد دانه شجر
(مولوی، 4737 / 4 / 171)

سعدی در طعنه به عبادت ریایی ایشان می‌گوید:
تو هم پشت بر قبله‌ای در نماز
گرت در خدا نیست روی نیاز
کلید در دوزخست آن نماز
که در چشم مردم گزاری دراز
اگر جز به حق می‌رود سجاده‌ات
در آتش فشانند سجاده‌ات
عبادت به اخلاص نیت نکوست
و گرنه چه آید ز بی مغز پوست
(سعدی، 4734 / 4 / 774 - 742)

و همین اشخاص چون تنها می‌شوند، رغبتی به انجام
فرایض ندارند و با ملالت و کسالت:
نمایی نغز بگذارند و تازه
سبکتر از نماز بر جنازه!

(عطار، 4771 / 4 / 17)

در حقیقت، ایشان به رسوم صوفیان مترسم‌اند و به
زی ایشان متلبّس؛ ولی اهل حقیقت نیستند و از اصل
فقر و زهد بی‌اطلاع‌اند که زهد کوتاهی آرزوست نه جامه
خشن پوشیدن و طعام خشن خوردن (عثمانی، 4711 / 4 / 410).
این گروه خود را به شکل فقرا و زهاد درمی‌آورند
ولی چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

«متشبّه مبطل به عابدان»، مرائیه نامیده شده‌اند (عزالدین
محمد کاشانی، 4733 / 4 / 447 - 444).

ایشان جماعتی‌اند که برای قبول خلق و به دست
آوردن جاه و موقعیت در میان مردم زینت و اسباب
دنیا را ترک می‌کنند و غافل‌اند که آن قبول و سجدۀ خلق
ازدهاست. (مولوی، 4737 / 4 / 111؛ ممکن بود که بر بعضی
حال ایشان مشتبه شود و پندارند که ایشان از دنیا اعراض کلی
کرده‌اند و ایشان خود بر ترک مال، جاه خریده‌اند؛ ترکوا الدنیا
للنیا (عزالدین محمد کاشانی، 4733 / 4 / 444)).

مولانا در باب این مدعیان چنین می‌گوید:

چند دعوی و دم و باد و بروت
ای تو را خانه چو بیت العنكبوت
همچو این خامان با طبل و علم
که الا قانیم در فقر و عدم
لاف شیخی در جهان انداخته
خویشتن را با یزیدی ساخته

(417 / 4 / 4737)

و عبید زاکانی به این گروه طعنه می‌زند آنچا که
می‌گوید:

پای در کوی زهد و زرق منه
کاندر آن کوی آشنا نیست

(13 / 4717)

و عطار می‌گوید:

اندر حرم معنی از کس نخرند دعوى
پس خرقه بر آتش نه زین مدعیان تاکی
عطـار، 4731 / 4 / 313

این افسرده‌دلان دلمرده و ره از عالم صورت به عالم
معنی نبرده (سعدی، 4734 / 4 / 33) که حافظ نشان اهل خدا
در ایشان نمی‌بیند:

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار
که با مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
(حافظ)

گرش با خدا در توانی فروخت

(سعدی، 4734)

(774)

این اشخاص، خدمات خود را در چشم خلق می‌آرایند و به جاه و مقام و اعتبار می‌رسند؛ ولی اگر در انجام کاری منفعتی نبینند، هیچگاه گرد آن نمی‌گرددند.

آنکه از انجام اعمال خیر و خدمت به خلق، تنها در پی حظ نفس باشد و بدین وسیله بر معتقدان و مریدان خود بیفزاید نه «خادم» بلکه «مستخدم نفس» خویش است و سخن حافظ مصدق حال چنین شخصی است که:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

(حافظ)

کرامت فروشان

کرامت فروشان کاذب نیز ریاکارانی اند که خود را به مردان حق شبیه می‌سازند. مکاشفات روحانی خاص اولیا نیست، بلکه غیر اهل دین نیز به چنین مکاشفاتی دست می‌یابند. امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید: هر که مجاهده کند به نفس برای نفس، به کرامت برسد (عطار، 4731).

البته اعمال چنین اشخاصی، نه کرامت که استدراج است: استدراج آن است که عمل بد بر ایشان آراید، پندراند نیکی است و همی کنند تا آنکه که شومی آن عمل به ایشان رسد و هلاک شوند. (میبدی، 4713: 7/104).

گروهی نیز که با اندک لطفی از حق و چند کشف و کرامت، به عجب و خودپسندی دچار می‌شوند و از راه حق به بیراهه می‌روند، مختصراً همانی هستند که:

نه می خورده نه در خرابات شده
بر خوانده قبالة رزی مات شده

(نجم الدین رازی، 4731: 40)

کرامت حجاب این اشخاص است و استدراج

.(حافظ 4731)

اوحدی، در جام جم، در طعن به این افراد، می‌گوید:

موی خود را دراز کرده به زرق
کرده آونگشان چو مار از فرق
رنده و رقاصل و مارگیر همه
زرق ساز و زنخ پذیر همه

(اوحدی، 4703: 414)

و مولانا می‌گوید:

ریش شانه کرده که من سابقم
سابقی لیکن به سوی مرگ و غم
هین روش بگزین و ترک ریش کن
ترک این ما و من و تشویش کن

(مولوی، 4737: 7/444)

ایشان نمی‌دانند که رنگ تصوف نه به صوف است و بس (خواجوی کرمانی، 4703: 17) و اینکه صورت حال عارفان دلق است (سعدي، 4734: 34) و باطنشان دریایی از معرفت. به قول مولانا:

هست صوفی آنکه شد صفوت طلب
نه از لباس و صوف و خیاطی و دب
ای بسا زراق گول بی وقوف
از ره مردان ندیده غیر صوف

(مولوی، 41: 24/7)

درواقع، معرفت و رسیدن به کمال منوط به ظاهر نیست و در هر جامه‌ای و از هر صنفی می‌توان به خدا رسید:

مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست
کمر به خدمت سلطان بیند و صوفی باش

(سعدي، 4734)

(321)

و به قول مولانا، جهادی کن که تو معرف جامه شوی،
نه جامه معرف تو (افلاکی، 4731: 101)

و سعدی به همین امر اشاره کرده، می‌گوید:
به روی و ریا خرقه سهل است دوخت

وانمود می‌کنند و حرکات و سکنات خود را هیچ به خود اضافت نکنند... (نجم‌الدین رازی، 4731: 444)

ایشان، جرעהه‌چشان جام دغا و دغل‌اند و نمی‌دانند که:

حال نه قال است که گفتن توان

و جد نه نجد است که رفتون توان

(خواجوی کرمانی، 4703: 11)

اوحدی با اشاره به این گروه می‌گوید:

پیر سالوس را بپرسیدم

گفت من بارها خدا دیدم

آتشم در فتاد از آن ندادم

گفتم ای دل تو نیکتر و دادم

این که پیغمبر است باری دیدم

و آنکه موسی است نور و ناری دیدم

شیخکی روز و شب چو خر به چرا

از دو مرسل زیادت است چرا؟

هر که حالی به خویش در بنده

که ندارد به خویشتن خنده

(اوحدی، 4703: 414-417)

مجذوبان حق، علاوه بر سخنانی که بر زبان می‌آورند، حالاتی خاص نیز دارند؛ همچون حرکاتی مستانه در سمع و گریستان‌هایی از سر شوق که: عارفان و درویشان حق سمع نکنند الا از حق و برنتخیزند الا از وجود (عثمانی، 4711: 304) و ناله شوق از جرسی دیگر است. (خواجوی کرمانی، 4703: 70)

ولی آنکه بی اثرب از آثار نوازل وجود و حال، اظهار وجود و دعوى حال کند، خود عین نفاق و محض گناه بود، بل قبیحتر زلتی و شنیعتر حالتی باشد (عز الدین محمود کاشانی، 4733: 421).

حافظظ به رقص و سمع این کذابان طعنه می‌زنند آنجا که می‌گوید:

چون صوفیان به حالت و رقصند مقندا

ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم

(حافظظ)

ایشان. در حقیقت، ظهور اعمال خارق العاده، برای جلب مشتری، از کرامات‌فروشان، نشان کذب دعوى ایشان است:

کرامات تو گر در خودنمای است

تو فرعونی و این دعوى خدای است

4773، (شبسته)

(11)

زیرا سرّ کرامات، کتمان است و اگر از اولیا کراماتی به ظهور رسد نه برای عوام‌فریبی، بلکه بنا بر ضرورت و مصلحتی است؛ ایشان این امور را به چیزی نمی‌گیرند که:

این نشان ظاهر است این هیچ نیست

تا به باطن در روی بینی تو بیست

(مولوی، 4737: 4/141)

متشبّه مبطل به مجذوبان واصل مجذوب در اصطلاح کسی است که خداوند او را جهت خود برگزیریده و به آب قدس‌پاک گردانیده است. چنین شخصی بی جهد و رنج به مقامات و مراتبی عالی می‌رسد. (سجادی، 4731: ذیل مجذوب)؛ لاهیجی در شرح گلشن راز (4731: 411)، طایفه‌ای را مجذوب مطلق می‌نامد که قلم تکلیف از ایشان برداشته شده است و ایشان را مجانین حق می‌خواند.

ارباب مواجه در مرتبهٔ کشف و شهود، سخنانی غیرمعمول بر زبان می‌آورند؛ ولی آن اشخاصی که مولانا بد رگ و حریصان خوانده، با تقلید، عباراتی از مجذوبان حق می‌آموزند و خود را صاحب حال وانمود می‌کنند؛ به قول مولانا، کسی که از هستی خود نرسته، دم از نیستی می‌زند، همچون کسی است که در قعر چاه، انالحق می‌گوید... و در دهان خود سیر گرفته است، دم از مشک می‌زند. (افلاکی، 4731: 410)

این مدعیان، طایفه‌ای ریاکارند که به دروغ، دعوى استغراق و فنا دارند و خود را مست و بی‌خود

اسرار تعلیم می‌دهند!

ظاهر صنعت بدیدی زاوستاد
اوستادی برگرفتی شاد شاد
ظاهرش دیدی سیرش از تو نهان
اوستا ناگشته بگشادی دکان
چند دزدی حرف مردان خدا
تا فروشی و ستانی مرحبا

(مولوی، 4737: 20)

(713)

ایشان مقلدانی حرفه‌ای هستند که به مدد عقل و
کیاست خود، سخنان بزرگان را طوطیوار تقلید
می‌کنند و به آن، طمطراق و سروری می‌اندوزنند؛ ولی
از جان مطلب غافل‌اند.

لامتی‌نمایان و قلندرنمایان
ایجاد فرقه ملامتی و قلندری، حاصل تاکید بر مبارزه
با نفس و «ریا» است. قلندری یکی از شعب ملامتی
است و، در حقیقت، ملامتی عام و قلندری خاص
است. به نظر می‌رسد قلندریه جناح افراطی ملامتیه
باشند که یکباره خرق عادات و آداب را اختیار کرده،
تمام قیود را دور اندخته‌اند. (مرتضوی، 4731: 411)

می‌توان آرا و عقاید ملامتیان را چنین خلاصه
کرد: سبک زندگی و رفتارشان برخلاف عame است؛
نسبت به مردم بی‌اعتنا هستند و تظاهر به ترک شریعت
می‌کنند (زرین‌کوب، 4733: 11 – 13)؛ ایشان از سماع و
تواجد و صیحه و امثال آن و از ابراز کرامت، از
ترس فریفته شدن خود و دیگران، دوری می‌جویند.

به عقیده شیخ شهاب‌الدین شهروردی فرق میان
لامتی و قلندری آن است که ملامتی در اخفای عبادات
کوشد و قلندر در خرق عادات... قلندری آن باشد که اساس
ظاهر نگه ندارد و ذوق دل، سرمایه خود ساخته باشد
(شهروردی: 74).

اما ملامتی‌نمایان یا «متتبه مبطل به ملامتیه»، زندیقانی

و اوحدی می‌گوید:

دف قوّال را دریدی تو
ز چه بر می‌جهی چه دیدی تو
چشم برهم نهی فرومالی
بر هوا می‌جهی و می‌نالی!
هر کجا نغمه‌ای است یا سازی
بم و زیر دف و خوشآوازی
زن و نظاره پر از در و بام
پیش ایشان سماع دارد نام

(اوحدی، 4703: 401-401)

اصطلاح بافان و اصطلاح دزدان

اما متتبه مبطل به شیوخ واصل، خطناکترین مرائیانی
هستند که به زی اولیاء الله درمی‌آیند و عامه را بازیچه
اهداف و خواسته‌های خود می‌کنند. سخن عیید تعریضی
دارد به این گروه آنجا که می‌گوید: سخن شیخان باور مکنید
تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید! (عیید زاکانی، 4717: 401)
وجود این مقلدان سبب شده است که شناسایی
انسان کامل از انسان‌نمایان، در مکتب عرفان، دشوار
شود و گروهی بسیار به دام این محیلان گرفتار آیند.
مولانا خطاب به ایشان می‌گوید:

ای تو نارسته از این فانی رباط
تو چه دانی محو و سکر و انبساط
(مولوی، 4737: 4)

(431)

این افراد، گاه، بزرگ‌زادگان نالایقی هستند که
با اعتبار و ارزشی که به میراث یافته‌اند و تکرار
الفاظی چند، دکان بازکرده‌اند و شیخی می‌کنند:

کسی کر باب طرد و لعن و مقت است
پدر نیکو بد اکنون شیخ وقت است
(شبستری، 4773: 11)

دسته دیگر، سالکان ابتری هستند که با چند
اصطلاح که از پیران خود آموخته‌اند، پیری می‌کنند و

محمود کاشانی، 4733: 440
 این جماعت، به حدود شریعت بی‌اعتنایی
 می‌کنند و انجام هر عملی را مباح می‌دانند:
 شرع و تقوا را فکنده سوی پشت
 کو عمر کو امر معروفی درشت
 کاین اباحت زین جماعت فاش شد
 رخصت هر مفسد و قلاش شد
 کو ره پیغمبر و اصحاب او
 کو نماز و سبحه و آداب او
 (مولوی، 4737)

(720)

چنین تصوفی که به ظواهر دیانت پشت پا زده
 نه مکتب اصیل عرفان، بلکه مکتب ساختگی مباحثان
 است و در یک کلام:

صوفی ای گشته به پیش این لئام
 الخیاطه و اللواطه والسلام
 (مولوی، 4737)

نتیجه‌گیری
 جریان قدرتمند عرفان‌نمایی همواره مکتب عرفان را
 تهدید کرده و از عواملی است که شناخت و شناساندن
 این مکتب را دشوار کرده است.
 در صفحات پیشین، به اختصار، به شکل‌های
 مختلف عرفان‌نمایی و عارف‌نمایانی که در قرن‌های
 هفتم و هشتم، به شیوه‌های گوناگون، به فریب توده
 مردم مشغول بوده‌اند اشاره شد؛ و از آثار به جای
 مانده از بزرگان ادب و عرفان در این دو قرن، نکاتی
 از خصوصیات این افراد آشکار گشت.

از جمع‌بندی مطالب یاد شده می‌توان دریافت که
 در این دو قرن، که دوران تشثیت فکری و فرهنگی
 است، بازار عرفان‌نمایی رواج و رونقی بسزا داشته
 است، چنانکه در آثار بزرگان نیز منعکس شده است؛
 و عارف‌نمایان، با نامها و شیوه‌های گوناگون، مریدان

هستند که دعوی اخلاص می‌کنند و به فسق و فجور
 می‌پردازنند و ادعا می‌کنند هدفشان از انجام این
 اعمال، ملامت خلق است و سرکوب نفس؛ و یا
 گروهی هستند که اصلاً مقبول خلق نیستند تا ناچار
 باشند که خود را در معرض ملامت ایشان قرار دهند؛
 با این همه، خود را ملامتی وانمود می‌کنند تا مردم
 ایشان را درویش بینگارند. در واقع، این اشخاص نیز
 دنیاطلبانی مرائی‌اند نه ملامتی و قلندرنمايان؛ نیز ربهء
 اسلام از گردن برداشته... و ایشان را حشویه خواندن
 لایقر است. (عزالدین محمود کاشانی، 4733: 444) و به
 قول حافظ:

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
 نه هر که سر برآشد قلندری دارد

مرید باید که ملامتی صفت باشد و قلندر
 سیرت؛ نه چنانکه بی‌شرعی کند و پندارد که ملامت
 است؛ حاشا و کلا که آن راه شیطان و دلالت اوست.
 (نج‌الدین رازی، 4731: 434)

تفاوت قلندرنمايان و ملامتی‌نمایان با اباحتیان -
 که به معرفی ایشان نیز خواهیم پرداخت. در این
 است که مباحثی به لباس صوفیه ملبس‌اند و معصیت
 می‌کنند هدفشان از انجام این اعمال ملامت خلق
 نمی‌کنند هدفشان از انجام این اعمال ملامت خلق
 است؛ در حالی که ملامتی‌نمایان و قلندرنمايان چنین
 ادعایی دارند و مانند ملامتیه و قلندران، اغلب به
 هیأت صوفیان نیز درنمی‌آیند.

مباحثیه (باطنیه)

در مصباح‌الهدایه، متشبه مبطل به صوفیان، «مباحثیه» یا
 «باطنیه» خوانده شده‌اند. ایشان جماعتی‌اند که به
 هیأت صوفیان درمی‌آیند ولی از حلیت عقاید و
 اعمال ایشان عاطل و خالی هستند؛ ربهء طاعت از گردن
 برداشته، خلیع العذار در مراتع اباحت می‌چرند. (عزالدین

امیرکبیر، تهران؛
 سنایی، ابوالمجد مجدد بن آدم (4734)، دیوان، تصحیح مدرس رضوی،
 سنایی، تهران؛
 سهور وردی، شهاب الدین (بی تا)، عوارف المعرف، ترجمه ابومنصور
 عبدالمؤمن اصفهانی، به کوشش قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، تهران؛
 شبستری، محمود (4773)، گلشن راز، انتشارات محمود، تهران؛
 عبید زاکانی (4717)، کلیات، زوار، تهران؛
 عثمانی، ابوعلی (4711)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الرمان
 فروزانفر، علمی و فرهنگی، تهران؛
 عزالدین محمود بن علی کاشانی (4733)، مصباح الهدایه و مفتاح الكفایه،
 تصحیح جلال الدین همایی، هما، تهران؛
 عطار نیشابوری (4771)، اسرارنامه، تصحیح سید صادق گوهرین، شرق،
 تهران؛
 —— (4731)، دیوان، تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران؛
 —— (4731)، تنکرۃ الاولیاء، با استفاده از نسخه نیکلسون، صفحه
 علیشاه، تهران؛
 عطاملک جوینی (4731)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، دنیای
 کتاب، تهران؛
 غزالی، محمد (4734)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم،
 علمی و فرهنگی، تهران؛
 لاهیجی، محمود (4731)، شرح گلشن راز، تهران؛
 مرتضوی، منوچهر (4731)، مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی،
 توسعه، تهران؛
 مولوی، جلال الدین محمد (4737)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، به
 کوشش نصرالله پور جوادی، امیرکبیر، تهران؛
 میر حسینی، محمد حسین (4734)، «امیر مبارز الدین، امیر محتسب»،
 فصلنامه هستی، شماره پائیزی، تهران؛
 میبدی، ابوالفضل رشید الدین (4713)، کشف الاسرار و عده لابرار،
 تصحیح علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران؛
 نجم الدین رازی، ابویکر بن محمد (4731)، مرصاد العباد، تصحیح محمد
 امین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران؛
 هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (4731)، کشف المحتسب،
 تصحیح وژو کوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، طهوری، تهران. ■

садه‌دل را بازیچه اهداف خویش می‌کرده‌اند.
 با دقت در این مباحث می‌توان راه شناسایی این
 مزوران را دریافت و از ایشان دوری کرد. ریاکارانی که
 طاعات و عبادات خود را در چشم دیگران جلوه می‌دهند
 و یا اعمال پسندیده و حسناتشان را برمی‌شمرند و یا به
 اصطلاح کرامات خود را وسیله جلب مریدان می‌کنند و
 تنها با تقليدی کورکورانه و استفاده ابزاری از ظواهر اعمال
 اهل دل در پی فریب دادن و گمراه نمودن خلق‌اند، عارف
 نما هستند، نه عارف. اگر صفاتی ناپسند و ناروا دارند و
 اعمالی که انجام می‌دهند، خلاف سنت و سیرت پیامبر
 (ص) و ائمه (ع) است و در چارچوب مکتب اصیل
 عرفان نمی‌گنجد، در این صورت نیز چنین اشخاصی
 عارف‌نما می‌باشند.

منابع

- قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛
 افلاکی، شمس الدین احمد (4731)، مناقب العارفین، به کوشش تحسین
 یازیجی، دنیای کتاب، تهران؛
 اوحدی، اوحد الدین (4703)، جام جم، فردوسی، تهران؛
 جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشا جوینی؛
 حافظ، شمس الدین محمد (4731)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل
 خطیب رهبر، صفحه علیشاه، تهران؛
 خواجهی کرمانی (4703)، روضه الانوار، تهران؛
 خواندمیر، غیاث الدین (4717)، حبیب السیر، تصحیح دبیر سیاقی، خیام،
 تهران؛
 ریپکا، یان (4711)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه
 ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
 زرین کوب، عبدالحسین (4733)، ارزش میراث صوفیه، امیرکبیر، تهران؛
 سجادی، سید جعفر (4731)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی،
 طهوری، تهران؛
 سعدی، مصلح الدین (4734)، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی،